

همه ساله اردیبهشت هژیر
مجموعه مقالات همایش بین‌المللی شاهنامه در گذرگاه جاده ابریشم

۲۳ تا ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۸
شورای اسلامی و شهرداری مشهد مقدس - خردسرای فردوسی

به کوشش: دکتر علیرضا قیامتی
زیر نظر: دکتر محمد جعفر یاحقی

برگزارکنندگان: شورای اسلامی شهر و شهرداری مشهد مقدس، خردسرای فردوسی

رئیس همایش: دکتر محمد جعفر یاحقی

دبیر علمی همایش: دکتر علیرضا قیامتی

دبیر اجرایی همایش: دکتر نرگس شالچیان

قائم مقام دبیر اجرایی همایش: فرزانه خوشه بست

نامه‌های رستم فرخ‌هرمزد در شاهنامه؛ افسانه یا تاریخ؟

زاگرس زند

دکتری تاریخ ایران باستان، گروه تاریخ دانشگاه مازندران^۱

چکیده

فروپاشی ساسانی و جنگ با تازیان از حساس‌ترین بخش‌های تاریخ ساسانیان است و محتوای نامه‌های میان رستم و دیگران دربرگیرنده نگاه ایرانیان به این رخداد است. فردوسی با امانت‌داری و حفظ جزئیات، آن را به نظم کشیده است. برخی برای این نامه‌ها ارزش تاریخی قائل نیستند و آن‌ها را افسانه‌ای و مجعول می‌دانند. روایت شاهنامه در این مورد بسیار مهم است و منابع منثور عربی-فارسی و منابع خارجی نیز کم یا زیاد به آن پرداخته‌اند. در این پژوهش گفت‌وگوهای رستم با فرخزاد و سعد وقاص در شاهنامه و دیگر منابع سنجش و تحلیل شده و همچنین تفاوت‌ها و همانندی‌های آن‌ها آشکار گشته است. فردوسی در این بخش به منبع خود (شاهنامه ابومنصوری) وفادار بوده و با وجود محدودیت‌های وزن، زبان منظوم و نیز چارچوب روایی/داستانی، امانت‌دارانه و دقیق جزئیات را روایت کرده است. با بررسی دیگر منابع به تاریخی و واقعی بودن مذاکرات و نامه‌نگاری پی می‌بریم هرچند این نامه‌نگاری‌ها را مانند فردوسی نیاورده‌اند که این پژوهش هفت دلیل برای آن پیشنهاد

داده است. روایت موجود در خدای نامه با یک میانجی به شاهنامه راه یافته و از نگرش های غیرایرانی پیراسته است. این پژوهش می تواند برای پژوهش های این حوزه سودمند باشد و جایگاه شاهنامه را در منابع تاریخی ساسانی پژوهی معتبرتر سازد.
واژه های کلیدی: شاهنامه، یزدگرد سوم، رستم فرخ هرمزد، قادسیه.

پیشکش به استاد گرانمایه ام جلال خالقی مطلق که از شیوه شاهنامه شناسی و نگاه تاریخی او به شاهنامه، بسیار آموخته ام

۱- مقدمه

در شاهنامه، در پادشاهی یزدگرد سوم و آغاز جنگ های ساسانیان و تازیان، چند نامه نگاری با گفت و گوهای حساس روایت شده است. در این نامه ها بیشتر سخنان و گلایه های رستم فرخ هرمزد^۱، سپهسالار سپاه ایران در قادسیه، شنیده می شود. سخنانی که گاه شورانگیز و ایران گریانه است و گاه در تحقیر دشمن متجاوز و از این رو بیت هایی از آن در حافظه ایرانیان ثبت شده و بر زبان ها جاری است. پرسش این پژوهش آن است که این نامه ها و پیام ها چه میزان اعتبار تاریخی دارند؟ جز شاهنامه کدام منابع تاریخی معتبر آن ها را تأیید می کنند؟ آیا این نامه ها را فردوسی برای التیام یا توجیه شکست ساسانیان ساخته و پرداخته است؟ آیا او خلاقانه و ادیبانه برداشت های مردم و دیدگاه رایج را در رخدادها گنجانده است؟ در این جستار پس از بازنویسی دقیق و امانت دارانه گزارش شاهنامه، که برای فهم و تحلیل محتوای نامه ها ضروری است، منابع تاریخی داخلی و خارجی و سپس پژوهش های ساسانی شناسی بررسی و دسته بندی می شوند. در پایان در تحلیل و ریشه کاوی چرایی و چگونگی این نامه ها و میزان اعتبار آن ها، دلایل و عواملی بیان خواهد شد.

۲- روایت فردوسی از نامه نگاری های رستم

۲-۱- گفتار اندر نامه رستم به نزد برادر و بازگفتن از بودنی ها

رستم نامه ای دردمندانه به برادرش (فرخزاد) نوشت که: «از سرنوشت بد، من گرفتار اهریمن شده ام چرا که روزگار شکست ماست^۲. چنین ستارگان به گونه ای ست که همه به زیان ماست

۱. رستم پسر فرخ هرمزد که به خطا به رستم فرخزاد معروف شده است.

۲. که این خانه از پادشاهی تهیست / نه هنگام پیروزی و فرهیست! (فردوسی، ۱۳۹۳/ ج ۲: ۱۰۸۲، بیت ۳۹)

و آینده تیره را آشکارا می‌بینم. از سرنوشت ایرانیان و ساسانیان گریانم و دریغ از فز و شکوه این پادشاهی که در برابر تازیان فرو خواهد پاشید. ۴۰۰ سال پس از امروز از این تخمه کسی به جا نخواهد ماند. با نماینده آن‌ها گفت‌وگو کردم و می‌گفت که از قادسی تا رودخانه، زمین را تقسیم می‌کنیم و پس از آن یک‌راه می‌خواهیم تا شهر بازارگاه^۱ و هدف ما فقط بازگانی است و خراج نیز خواهیم داد^۲. ولی این فقط سخن است و کردار آن‌ها چیز دیگری است. جنگ‌های پی‌در پی با کشته‌های زیاد در پیش است. بزرگانی که همراه من هستند به گفته‌های تازیان توجه نمی‌کنند، مانند گلبوی طبری^۳، ارمنی، گلبوی سوری^۴ که با گفت‌وگو هم‌ساز نیستند و خواستار جنگ و بیرون راندن آن‌ها هستند. ولی کسی راز سپهر را که با ما دشمنی دارد نمی‌داند. تو با بزرگان در میان بگذار و لشکر را آماده کن و هرچه هست بار بزن و به آذربایجان برو، همه اسب‌ها را نیز ببر و به گنجور آذرگشسب بسیار. هرکس از زابلستان و سپاه ایران به تو پنهانده شدند نیز با مهربانی بپذیر. سخنان مرا به مادر نیز بگو که دیگر مرا نخواهد دید. زمانه برکسی وفادار نیست و شما و پادشاه مرا نخواهید دید که من با سپاهم در دشواری افتاده‌ایم و شکست خواهیم خورد. اگر شهریار به کمک نیاز داشت با تمام نیرو از او پشتیبانی کن که از دودمان ساسانیان کسی جز او نمانده است، دریغ که تخت شاهی نابود خواهد شد و تا آخرین لحظه پاسدار او باشید. چون تخت شاهی و منبر دین را یکی کرده‌اند تنها نام ابوبکر و عمر را می‌آورند و تمام رنج‌های گذشتگان را به باد خواهند داد و سرنوشت با آن‌ها یار است^۵. گروهی از آن‌ها سیاه می‌پوشند و سر را با پارچه می‌پوشانند (به جای کلاه). با تخت و تاج و کفش و گنج و افسرو درفش بیگان‌هاند! از دست رنج دیگران می‌خورند و اهل داد و بخشش نیستند. اهل پیمان و راستی نیستند و کژی و کاستی رواج خواهد یافت. جای سرباز و سوار و کشاورز جابه‌جا خواهد شد و نژاد و هنر به‌کار نخواهد آمد. از یکدیگر خواهند دزدید و رهبرشان سنگ‌دل خواهد شد. پدر و پسر با هم دشمن خواهند شد. بنده فرومایه شاه خواهد شد.

۱. کوره «سوق‌الاهواز» بزرگ‌ترین شهر خوزستان بوده (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۳۶) که ممکن است منظور از بازارگاه همان سوق‌الاهواز باشد.

۲. که از قادسی تا لب رودبار / زمین را ببخشیم با شهریار
و زان سو یکی برگشاییم راه / به شهری کجا هست بازارگاه،
بدان تا خریم و فروشیم چیز / و زان پس فزونی نجویم نیز

پذیریم ما ساو و بازرگان / نجویم دیهیم گنداوران (فردوسی، ۱۳۹۳/ ج ۲: ۱۰۸۳، بیت‌های ۵۰-۵۳)

۳. میروی طبری در چاپ مسکو (فردوسی، ۱۹۷۱/ ج ۹: ۳۱۵) و در نامه باستان (کزازی، ۱۳۸۷/ ج ۹: ۲۲۲)

۴. در چاپ مسکو: کلبوی سوری (فردوسی، ۱۹۷۱/ ج ۹: ۳۱۵). که شاید سوزنی (از خاندان سورن) بوده است (Pourshariati، ۲۰۰۸: ۲۳۰)

۵. چو با تخت منبر برابر کنند / همه نام بوبکر و عمر کنند

تبه گردد این رنج‌های دراز / نشیبی درازست پیش فراز

نه تخت و نه دیهیم بینی، نه شهر / از اختر همه تازیان راست بهر (فردوسی، ۱۳۹۳/ ج ۲: ۱۰۸۴، بیت‌های ۸۹-۹۱)

وفاداری از میان خواهد رفت و ستم رواج خواهد یافت. از آمیزش ایرانی و ترک و تازی، نژادی آمیخته و آشفته به وجود خواهد آمد.^۱ مال اندوزی خواهند کرد و همه را به دشمن خواهند سپارد. اخلاق و دانش گم خواهد شد، غم و اندوه فراوان خواهد شد و اثری از جشن و شادی نخواهد ماند. پدر با پسر بر سر ثروت کین خواهد وزید. برای سود خود به دیگران زیان خواهند زد و در این راه دین را به میان خواهند کشید. بهار نیز مانند زمستان خواهد بود و به می‌گساری و شادی نخواهند پرداخت. آزادگی رخت برخواهد بست و برای ثروت اندوزی خون بسیار خواهند ریخت. از شوربختی من است که هنگام فرماندهی من بخت ساسانیان تیره شد. تیغ و تیر ما بر تازیان کارگر نیست. ای کاش این آینده بینی را نداشتیم. سرداران لشکر من گمان می‌کنند دشمن را بیرون خواهند راند در حالی که از راز جهان ناآگاه‌اند.^۲ ای برادر! تو نگهبان شاه باش و بدان که این قادسیه گورگاه من است» (پایان نامه رستم به فرخزاد).^۳

۲-۲- گفتار اندر نامه فرستادن رستم به نزدیک سعد و قاص

رستم از سوی دیگر فرستاده‌ای با یک نامه نزد سعد فرستاد با عنوان: «از پسر هرمزد شاه، جهان پهلوان رستم، به سعد و قاص جنگ طلب» با این پیام: «به نام یزدان و درود خدا بر شهریار که با فرّه خود اهریمن را به بند می‌کشد. بگو که شاه تو کیست، که هستی و دین تو چیست؟ از فرمانده تا سرباز برهنه هستید، ساز و برگ جنگ هم نداید و گرسنه‌اید. در ایران کسی شاه است که از تبار شاهان است و فرّ و شکوه سپاه و دربارش بسیار است. شما شرمگین نیستید که با این چهره و تبار و شرایط در این پادشاهی طمع بسته‌اید؟! نماینده‌ای سخن دان و دانا بفرستد تا بدانیم سخن و هدف شما چیست. خواسته شما را به شاه خواهیم گفت و جنگ جویی نکنید که پشیمان خواهید شد، در این پادشاهی طمع نکنید که شایسته آن نیستید و پندهای مرا بشنوید» (پایان نامه رستم به سعد) نامه را به پیروز شاپور دادند و با گروهی که غرق در جنگ‌افزارهای سیمین و زرین بودند، نزد سعد رفتند.^۴ سعد آن‌ها را بر

۱ - شود بنده بی هنر شهریار / نژاد و بزرگی نیاید به کار!
به گیتی کسی را نماند وفا / روان و زوان‌ها شود پر جفا!
از ایران و از ترک و از تازیان / نژادی پدید آید اندر میان،

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود / سخن‌ها به کردار بازی بود! (همان: ۱۰۸۵، بیت‌های ۱۰۴-۱۰۷)
۲ - بزرگان که در قادسی با منند، / درشتند و بر تازیان دشمنند،
گمانند کین بیش بیرون شود / ز دشمن زمین رود جیحون شود!^۵

زر از سپهری کس آگاه نیست! / ندانند کین رنج کوتاه نیست! (همان: ۱۰۸۶، بیت‌های ۱۲۴-۱۲۶)

۳ - همان: ۱۰۸۲-۱۰۸۶، بیت‌های ۳۵-۳۴

۴ - چون نامه به مهران آمد بداد / به پیروز شاپور فرخ نژاد

ردایی نشانید و گفت که جنگاوری به زرق و برق جنگ افزاز نیست! و نامه را ستاند و خواند.^۱

۳-۲- گفتار اندر پاسخ نامه رستم از نزد سعد و قاص

(سعد) به عربی، نامه‌ای برای رستم نوشت و پس از سخن گفتن از جن، آدم، گفتار پیامبر، توحید، قرآن، وعده، رسم‌های تایید شده و نوآیین^۲، آتش و زمهریر (جهنم)، بهشت و جوی می و شیر، کافور، ماء معین، درخت بهشت (طوبی)، می و عسل، پیام داد: «اگر شاه (یزدگرد) دین راست (اسلام) را بپذیرد، در دو جهان شاه خواهد شد و محمد (پیامبر اسلام) شفیع گناهایش خواهد بود^۳. یک موی حور بهشتی به تمام شهر و کاخ و جشن و تجملات شما خواهد ارزید! تو گرفتار این قدرت و دارایی (زرق و برق دنیایی) شده‌ای درحالی که همه بی‌ارزش‌اند. هرکس به جنگ من بیاید به دوزخ خواهد رفت و اگر به ما بپیوندد جایش در بهشت خواهد بود». نامه را مهر کردند و شعبه بن مفریه نزد رستم برد^۴. او پیر و ناتوان بود و با جامه‌ای نامرتب و بدون اسب و جنگ‌افزار نزد رستم رسید. رستم با تشریفات بسیار همراه ۶۰ تن از سرداران در سراپرده‌ای با زیرانداز زربافت او را پذیرا شدند، ولی شعبه که بر شمشیر تکیه کرده بود بر فرش نشست، با خواری بر خاک نشست و به کسی اعتنا نکرد. رستم به او خوش آمد گفت و شعبه در پاسخ گفت: «اگر مسلمان می‌شوی، علیک السلام!». رستم خشمگین شد، نامه او را خواندند و رستم در پاسخ گفت: «به سعد بگو تو شه‌یار یا سزاوار شاهی نیستی، هنوز جنگ واقعی را ندیده‌ای و سودای تخت و تاج کرده‌ای. گفت‌وگو برای ما ننگ نیست ولی با شما بی‌فایده است و سعد اگر شاهزاده بود جنگ با او برای من راحت‌تر بود. این از بداختری ماست و اگر محمد پیشرو (پیامبر) من باشد (چه در دین کهن چه در دین تازه) در هر حال سرنوشت با ما سردشمنی دارد^۵. تو (ای شعبه) بازگرد که در جنگ جای گفت‌وگو نیست و بگو کشته شدن آبرومندانه در جنگ از زنده ماندن ننگ‌آور که مایه شامانی دشمن باشد، بهتر است» (پایان نامه رستم).^۶

بر سعد وقاص شد بپهلوان / از ایران بزرگان روشن روان (همان: ۱۰۸۸، بیت‌های ۱۶۸ و ۱۶۹)

۱- همان: ۱۰۸۶ - ۱۰۸۸، بیت‌های ۱۳۵ - ۱۷۶

۲- احکام تائیدی و احکام تاسیسی

۳- شفیع از گناهش محمد بود / تنش چون گلاب مُصَعَّد بود (همان: ۱۰۸۸، بیت ۱۸۴)

۴- چو شعبه مغیره برفت از گوان / که آید بر رستم بپهلوان (همان: ۱۰۸۹، بیت ۱۹۵)

۵- مرا گر محمد بود پیشرو / به دین کهن گویم، از دین نو:

همان کز پیرگار این کوئیست / بخواهد همی بود با ما درشت! (همان: ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰، بیت‌های ۲۱۷ و ۲۱۸)

۶- همان: ۱۰۸۸ - ۱۰۹۰، بیت‌های ۱۷۷ - ۲۲۰

۳- نامه‌نگاری‌های رستم در منابع تاریخی

منابع داخلی:

یعقوبی هیچ اشاره‌ای ندارد ولی دینوری نوشته که یزدگرد به رستم نوشت که به تازیان حمله کند، رستم به سوی قادسیه حرکت کرد، یک مایلی آنجا اردو زد و تا یک ماه با سعد گفت‌وگو داشتند که مُغیره بن شُعبه از نمایندگان اصلی سپاه تازیان بود^۱. دینوری از نامه‌نگاری رستم و سعد نامی نبرده ولی آن را در مورد یزدگرد و رستم آورده است. همچنین به گفت‌وگو (و نه نوشتن) میان رستم و مغیره اشاره کرده است. نویسندۀ نهاییه‌الاربع گزارش داده که رستم کسی را نزد سعد فرستاد و نماینده‌ای برای گفت‌وگو خواست. سعد نیز مُغیره بن شُعبه را فرستاد، مغیره به اردوگاه رستم آمد که با تشریفات و تجهیزات ارزنده و به سامان آماده بودند^۲. پس نهاییه نیز به نامه‌نگاری اشاره نکرده ولی دیدار و گفت‌وگو و افراد مهم را کامل‌تر از یعقوبی و دینوری و کم و بیش همانند شاهنامه روایت کرده است.

طبری آورده که ایرانیان متحد شده و همه پادشاهی یزدگرد را پذیرفتند و عمر نیز پس از کوشش بسیار برای اتحاد و تحریک تازیان، سعد بن ابی وقاص را فرمانده سپاه و روانۀ قادسیه کرد. از آن سو رستم^۳ فرمانده سپاه ایران شد و در ساباط اردو زد. همچنین به دیدار و گفت‌وگوی مُغیره بن شُعبه و رستم، جنگ و شکست پس از آن، گفت‌وگوی نمایندگان تازیان به سرکردگی نُعمان بن مقرن با یزدگرد، گفت‌وگو و اختلاف نظر یزدگرد و رستم و پیش‌بینی‌های رستم و جابان در شکست ایرانیان، اشاره شده است^۴. همچنین طبری در چند جا آورده که رستم ستاره‌شناس بود و این دانش را خوب می‌دانست^۵. طبری به نامۀ رستم به فرخزاد نیز اشاره کرده است. گزارش طبری از دیگران مفصل‌تر است و نزدیک‌تر به شاهنامه با این تفاوت که نامه‌نگاری را به رستم و فرخزاد محدود کرده و گفت‌وگوهای رستم با سعد و نعمان را شفاهی دانسته و نه نوشتاری.

ابن اعثم در الفتوح با تفصیل زیاد به جنگ قادسیه پرداخته است. در آغاز با روایتی افسان‌ها میز از یزدگرد و خوابی از مثنی بن حارثه مقدمات جنگ با ایران را چیده است و سپس از تدارک سپاه به فرماندهی سعد وقاص و رسیدن آن‌ها به قادسیه سخن گفته است. در

۱- دینوری، ۱۸۸۸: ۱۲۵-۱۳۶

۲- نهاییه، ۱۳۷۴: ۴۵۱-۴۶۹

۳- در متن او را «رستم بن فرخزاد ارمنی» نوشته است.

۴- طبری، ۱۴۰۳: ج ۲/ ۴۱-۲

۵- همو، ۱۴۰۳: ج ۲/ ۳۵

ادامه از درخواست یزدگرد برای مذاکره و فرستادن ۱۱ نماینده از عربان سخن گفته که یکی از آن‌ها مغیره بن شعبه بود که سخنگوی این گروه نیز بود. ابن اعثم گفت وگوهای یزدگرد و مغیره را با جزئیات روایت کرده است. پس از آن به گماردن رستم به فرماندهی و آماده‌شدن برای نبرد و سپس جزئیات جنگ قادسیه پرداخته است و هیچ سخنی از گفت‌وگو یا نامه‌نگاری از سوی رستم یا برادر او (فرخزاد) یا سرداری دیگر نیست.^۱ در روایت ابن اعثم تمام نامه‌ها و گفت‌وگوها به گفت‌وگوی شفاهی یزدگرد و مغیره تبدیل و محدود شده است.

ثعالبی در این باره نوشته که عمر، سعد را با لشکری به عراق فرستاد و به عذیب که رسید عذاب بر ایرانیان نازل شد. یزدگرد که هراسان شده بود رستم آذری (آذربایجانی) را برای جنگ با تازیان فرمانده کرد و از مرزبانان خواست به او بپیوندند و رستم به قادسیه رفت. مغیره بن شعبه به نمایندگی نزد او رفت و رستم با او با حقارت برخورد کرد. رستم داستان روباه و باغ و چاق شدن روباه و ردنشدن از سوراخ را بازگو کرد و مغیره پاسخ داد کشته شدن روباه از چاقی، بهتر از مردن از گرسنگی است!^۲ ثعالبی هیچ اشاره‌ای به نامه‌نگاری ندارد اما به کوتاهی به رفتار/گفتار حقارت آمیز رستم اشاره دارد و داستان روباه و باغ را آورده که دیگران ندارند.

مسکویه در گزارش «جنگ قادسیه» به درخواست یزدگرد از رستم برای فرماندهی سپاه و نمایندگی مغیره بن شعبه از سوی سعد برای گفت‌وگو با رستم اشاره کرده و نوشته که چون در این گفت‌وگوها پندی وجود نداشت از بازگورداشتن خودداری کرده است!^۳ گردیزی تنها به این نکته بسنده کرده که عمر به خلافت نشست و سپاه اسلام را به فرماندهی خالد بن ولید به عراق فرستاد و یزدگرد نیز سپاهی به فرماندهی رستم^۴ به قادسیه فرستاد شد.^۵ بلاذری در گزارشی از جنگ قادسیه، به گفت‌وگوی رستم با مغیره و خشم رستم سخن گفته است. سپس به نامه عمر به سعد و نامه سرزنش آمیز یزدگرد به رستم که «چرا اجازه یافتند نزد شاه بروند»، اشاره کرده است ولی به دیگر نامه‌نگاری‌ها اشاره‌ای ندارد.^۶

۱- ابن اعثم، ۱۳۷۴: ۹۲-۱۰۵

۲- ثعالبی، ۱۹۰۰: ۷۳۷-۷۴۲

۳- مسکویه رازی، ۱۳۶۹/ج: ۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳. مسکویه چندجا در تجارب‌الامم به هدف خود از تاریخ‌نویسی که درس‌آموزی و پندگیری برای آیندگان است، تاکید کرده است.

۴- در متن: رستم بن فرخزاد

۵- گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۰۴ و ۱۰۵

۶- بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۷-۲۵

مسکویه و گردیزی به نامه‌ها و جزئیات گفت‌وگوها نپرداخته‌اند ولی بلاذری به خشم رستم و نیز نامه‌نگاری میان عمرو و سعد و یزدگرد و رستم اشاره کرده و نه نامه‌نگاری میان ایرانیان و تازیان.

درکل می‌توان گفت منابعی که روایات را خلاصه کرده‌اند، هم نامه‌نگاری را انداخته‌اند و هم جزئیات خشم‌آلود و حقارت‌آمیز پیام‌ها را. در برخی منابع نیز نشانه‌هایی از این جزئیات و برخی نامه‌ها دیده می‌شود هرچند کامل نیست و از این میان روایت طبری و ابن اعثم از دیگران کامل‌تر یا مفصل‌تر است. دینوری، طبری و بلاذری آشکارا از نامه‌نگاری سخن گفته‌اند هرچند همه نامه‌ها و افراد را نام نبرده‌اند. نویسنده نهایی، ابن اعثم، ثعالبی و مسکویه نیز بدون اشاره به نامه‌نگاری، گفت‌وگو و مذاکرات را روایت کرده‌اند. تنها یعقوبی و گردیزی هیچ اشاره‌ای به گفت‌وگو ندارند که می‌تواند به دلیل خلاصه‌نویسی آن‌ها باشد. در نتیجه با اطمینان می‌توان گفت که گفت‌وگوها و مذاکرات مفصل نوشتاری و گفتاری میان دو سپاه وجود داشته که به بیشتر منابع معتبر - با هر نگاه و گرایش - راه یافته و طبیعی و منطقی است که به شاهنامه ابومنصوری و سپس شاهنامه فردوسی نیز راه یافته باشد و غیرمستند و نابخردانه است اگر اصل آن را زائیده ذهن و خیال و یا آرمان و آرزوی فردوسی یا گردآوردندگان شاهنامه ابومنصوری و یا حتی گروهی از ایرانیان بینگاریم.

بسیاری از این منابع در دستگاه خلافت و با نگاهی اسلامی نگاشته شده‌اند و ایران در نگاه آن‌ها «سرزمینی فتح شده» بوده و نه «میهنی از دست رفته»، در نتیجه طبیعی است که اگر در منابع خود گفت‌وگوهای تند و حقارت‌آمیز یا انگیزه‌های غیر دینی برای جنگ و کشورگشایی - چه در نامه‌ها چه در گفت‌وگوها - وجود داشته، از بیان آن‌ها خودداری کرده باشند، چنانچه وجود شواهد به‌جا مانده در برخی از این منابع احتمال این گمانه را تقویت می‌کند. همچنین خلاصه‌نویسی برخی منابع دلیل اصلی نپرداختن به جزئیات یا ساده‌سازی است. ولی از مجموع منابع آشکار است که گفت‌وگو و مذاکره (نوشتاری یا گفتاری) برای صلح یا دیگر موضوعات و نیز گاه خشم و تحقیر در بیان سرداران وجود داشته است که در شاخه ایرانی که به شاهنامه می‌رسد با احساسات و غرور ملی نیز آمیخته شده است و در شاخه عرب‌گرایانه با اغراق و امداد غیبی به سود عرب‌های مسلمان منابع خارجی:

در رویدادنامه خوزستان (متنی سریانی)، به‌کوتاهی، دو بار به نام رستم اشاره شده است.

یک بار آورده که یزدگرد پس از شاه شدن او را سپاهبد ایران کرد و بار دیگر به کشته شدن رستم به دست تازیان مسلمان اشاره کرده است.^۱ این منبع هیچ اشاره‌ای به سعد یا گفت‌وگوها و نامه‌نگاری‌های ایرانیان و تازیان ندارد و درکل، گزارش بسیار خلاصه‌ای دارد. ابن بطریق (متنی عربی از نویسنده‌ای مسیحی) بسیار گذرا به جنگ رستم و سعد و کشته شدن رستم در قادیسیه اشاره کرده است.^۲ سبئوس ارمنی نیز بدون اشاره به گفت‌وگو یا نامه‌نگاری از رستم و سربازان ارمنی نام برده و آورده که هنگام گسترش اسلام، پادشاهی ایران ضعیف و سپاه سه‌تکه شده بود. تازیان تا نزدیک تیسفون را گرفتند و پادشاه (یزدگرد) درحال کناره‌گیری بود که رستم با سپاه ۸۰ هزارتنی از سرزمین ماد به جنگ تازیان آمد. این تاریخ‌نگار افزوده که دو سپاه به حیره^۳ رسیدند و چهارهزار سرباز ارمنی به فرماندهی «مامیکونیان» و «سیونیک» در سپاه ایران بودند. سپاه ایران گریخت، تازیان به تعقیب ایشان پرداختند و بسیاری از سرداران از جمله رستم و فرماندهان ارمنی کشته شدند. بازمانده سپاه به آذربایجان رسیدند و «خوروخازات»^۴ (فرخزاد) را به فرماندهی برگزیدند.^۵ دیگر منابع خارجی (تئوفانس، سיעرت یا دیگران) هیچ اشاره‌ای به این موضوع نکرده‌اند و این بخش‌ها را بسیار گذرا نوشته‌اند. از این رو سکوت آن‌ها دلیلی بر نادرستی و نامستند بودن گزارش منابع داخلی نیست.

۴- دیدگاه پژوهشگران معاصر و نقد آن

کریستن سن رستم را «نایب‌السلطنه»، مردی مدیر و پر قدرت و سرداری دلیر دانسته که فرمانده کل سپاه ایران شد و برای دفع تازیان کوشش بسیار کرد. این ساسانی‌شناس آورده که او در سال ۶۳۶م با سعد روبه‌رو شد که پس از سه روز به شکست ایران انجامید و رستم کشته شد.^۶ او به گفت‌وگو یا نامه‌نگاری‌های رستم، فرخزاد، سعد و دیگران هیچ اشاره‌ای نکرده است.^۷ البته گفت‌وگو و نامه‌نگاری رستم برای صلح، نخست با زُهره‌بن حاویه آغاز شد و رستم و زُهره از یادآوری کمک‌های ساسانیان به تازیان و چند و چون دین اسلام سخن گفتند. پورشریعتی، پاسخ زُهره به رستم که «اگر ایرانیان مسلمان شوند به جز تجارت به ایران وارد

۱ - A Short Chronicle, ۲۰۱۶: ۷۸

۲ - ابن بطریق، ۱۹۰۹: ۲۰

۳ - Hertichan

۴ - Khorokhazat

۵ - Sebeos, ۱۹۹۹: ۹۸, ۹۹

۶ - کریستن سن، ۱۳۷۹: ۶۵۱

۷ - همان: ۶۵۱

نخواهند شد» و اشاره به بازار و بازارگاه در جاهایی از تاریخ طبری و شاهنامه را، دلیلی بر انگیزه اقتصادی - بازرگانی تازیان در کشورگشایی و تاختن به ایران دانسته است.^۱ پس از بی نتیجه ماندن این دوره از گفت و گوها، ایرانیان نماینده دیگری خواستند و او مُغیره بن شُعبه بود. پورشریعی پیش‌گویی‌های درون نامه‌نگاری رستم و فرخزاد را جعلی و غیرتاریخی دانسته^۲ در حالی که پیام‌های این نامه‌ها را دیدگاه گروه‌های دارای نفوذ در دربار ساسانی دانسته است. رستم با نامه‌ها و گفت‌وگوها بسیار، کوشید از جنگ دوری کند یا آن را تا حد امکان عقب بیاورد. او این هدف را با پیش‌بینی شکست و روی برگرداندن سرنوشت از ایرانیان با مضامین گوناگون بیان کرد، در حالی که دیگر گروه‌ها نظر او را نمی‌پذیرفتند و در جنگیدن شتاب داشتند. شاید خاندان‌های پارتی از جمله خاندان اسپهبدان (خاندان رستم و فرخزاد)، مخالف جنگ و خاندان‌های پارسی موافق جنگ بوده‌اند^۳ که این ناهم‌خوانی و دودستگی، توان و انگیزه ایرانیان در دفاع از مرزها را تحلیل برد. پورشریعی از اندک تاریخ‌پژوهانی است که به شاهنامه توجه دارد و در این بخش نیز به نکاتی از آن اشاره دارد ولی او نیز محتوای نامه‌ها را جعلی دانسته است.

خالقی مطلق در مقاله‌ای کوتاه به نبرد رستم و سعد پرداخته و تفاوت روایت شاهنامه را با چند منبع دیگر نشان داده است. این تفاوت در شیوه کشته شدن رستم است که در نبرد تن به تن با سعد کشته می‌شود. در حالی که در دیگر منابع رستم در زیر سایبان خود یا زیر سایه بار چارپایان زخمی شده و سپس کشته می‌شود. دلیل ایشان برای این روایت افسان‌های غرور ایرانیان است که مرگ رستم را پهلوانانه و در جنگ با هم رده خود بهتر دیده‌اند تا مرگ زیر بار چارپایان! از این‌رواز یک هسته تاریخی روایتی افسان‌ها می‌ساخته‌اند.^۴ محمودآبادی نیز در مقاله‌ای به منابع جنگ قادسیه پرداخته ولی به نامه‌ها هیچ اشاره‌ای نکرده است.^۵ زرین‌کوب، رستم را نایب السلطنه و همه کاره پادشاهی دانسته و تنها به رد و بدل شدن «مذاکرات طولانی» و «سفارتهای متعدد» اشاره کرده است و بحثی پیرامون محتوای نامه‌ها ندارد.^۶ فرای نیز بسیار فشرده فقط به تلاش رستم و کشته شدنش در قادسیه اشاره کرده

۱ - Pourshariati, ۲۰۰۸: ۲۲۶ - ۲۳۰

۲ - ibid: ۲۲۱

۳ - ibid: ۲۳۱, ۲۳۲

۴ - خالقی مطلق، ۱۳۸۳: ۳-۸

۵ - محمودآبادی، ۱۳۸۰: ۱۹-۴۸

۶ - زرین‌کوب، ۱۳۸۸: ۵۲۲

است.^۱ دیگر ساسانی‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان نیز، تا آنجا که نگارنده دیده است، بحثی در این مورد انجام نداده‌اند.

دلیل اصلی این بی‌توجهی، نپذیرفتن شاهنامه به‌عنوان منبع تاریخی و به زبان دیگر، نشناختن فردوسی به‌عنوان تاریخ‌نگار است. این بی‌توجهی از سوی ساسانی‌شناسان غربی (همچون کریستن سن و فرای) به ایرانیان (همچون زرین‌کوب و دیگران)^۲ نیز راه یافته است. برای نمونه در پژوهشی که به منابع جنگ قادسیه پرداخته، آن‌ها را به سه دسته: عرب‌گرا، ایران‌گرا و محتاط بخش‌بندی کرده است.^۳ بسیار شگفت‌انگیز است که در دسته «ایران‌گرا» نامی از شاهنامه و فردوسی نیست! و غررالسیر/ شاهنامه‌ثعالبی به‌عنوان منبعی تاریخی که ایران‌گرایانه است، مطرح شده است؛ متنی که روایات آن بسیار همانند شاهنامه است با این تفاوت که بسیار خلاصه است و به نثر عربی. منبع اصلی ثعالبی همان منبع فردوسی، یعنی شاهنامه ابومنصوری بوده است و چگونه می‌توان یکی را منبع مهم تاریخی دانست و دیگری را اصلاً ندید؟! این نمونه نشان می‌دهد که در دید و داوری این پژوهش‌گران و در پیش‌فرض‌های آن‌ها، اساساً شاهنامه منبعی «تاریخی» نیست و گذشته از آن، حتی برای نمونه‌ای از نگاه ایران‌گرایانه به جنگ‌های ساسانیان و تازیان نیز به کار نمی‌آید! و این جای بسی شگفتی و افسوس است.^۴

۵- ارزیابی روایت شاهنامه

فردوسی بیش از همه منابع به این بخش و گفت‌وگوها و نامه‌نگاری‌های سرداران به یکدیگر پرداخته است که به هفت دلیل می‌تواند باشد؛

یکم این‌که این بخش در منبع فردوسی، مفصل وجود داشته است و او بارها و بارها نشان

۱ - Frye, ۱۹۸۳: ۱۷۲

۲ - برای نمونه بنگرید به: تورج دریایی، ۱۳۹۱، «سندیت تاریخی شاهنامه»، ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان، ترجمه آهنگ حقانی و محمود فاضلی بیرجندی، تهران: کتاب پارسه، صص ۹۱-۱۰۹؛ اصغر محمودآبادی، ۱۳۹۲؛ روزبه زرین‌کوب، ۱۳۹۳، «تاریخ سیاسی ساسانیان»، تاریخ جامع ایران، ج ۲، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۴۶۱-۵۷۴؛ محمود امیدسالار، ۱۳۹۶، بوطیقا و سیاست در شاهنامه، ترجمه فرهاد اصلانی و معصومه پورتنقی، تهران: دکتر محمود افشار و سخن؛ شهرام جلیلیان، ۱۳۹۶.

۳ - محمودآبادی، ۱۳۸۰: ۲۴

۴ - برای دیدن شواهد و دلایل ارزش‌های تاریخی شاهنامه بنگرید به: زاگرس زند، «سبک تاریخ نویسی شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه ادب حماسی، ۱۳۹۲، س ۹، ش ۱۵ (بهار و تابستان)، صص ۷۷-۹۹؛ فرزین غفوری، «ارزش شاهنامه در گزارش سرگذشت انوشزاد»، مجموعه مقالات همایش هزاره شاهنامه، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۲، صص ۳۸۷-۴۱۷؛ زند و زرین‌کوب، «سنجش روایت تاریخی شاهنامه فردوسی با تاریخ‌های سده‌های نخستین اسلامی در آغاز پادشاهی شیرویه»، تحقیقات تاریخ اجتماعی، س ۸، ش ۱، بهار و تابستان ۹۷، صص ۱۰۹-۱۳۶.

داده که باوری به خلاصه‌نویسی و بُردن روایات نداشته و دقیق و کامل جزئیات را بازگو کرده است؛ هرچند از برخی از آن‌ها چندان لذت هم نمی‌برده (مانند پرسش و پاسخ‌های ملال‌آور نوشین‌روان و بزرگمهر) ولی دقت و امانت‌داری را خویشکاری خود می‌دانسته است.^۱ بی‌گمان این بخش برای فردوسی جانسوز و تلخ بوده و یادآوری و سرودن آن لذت و شوری را در پی نداشته است اما چیزی را از قلم نیانداخته است.

دو دیگر این‌که گفت‌وگو، چه در قالب نامه (نوشتاری) و چه گفتاری، از بهترین و جذاب‌ترین شیوه‌های داستان‌گویی و تاریخ‌نویسی ایرانی است، که هم برای راوی و هم برای خواننده همواره جذاب بوده است. از آنجا که فردوسی این شیوه را در کل شاهنامه رعایت کرده و به‌کار بسته و خود نیز به خاطر توان بالای داستان‌سرایی و روایت تاریخ در قالب داستان، به آن باور داشته، در اینجا نیز این گفت‌وگوها را به خوبی پروراند و به نظم کشیده است. این دلیل را می‌توان برای گردآورندگان شاهنامه ابومنصوری نیز به کار بست. متونی به زبان فارسی میانه (پهلوی) با ساختار نامه‌نگاری به جا مانده است که از آن میان می‌توان به نامه‌های منوچهر به برادرش زادسپرم، نامه‌های اردشیر، نامهٔ تنسر به گشنسپ شاه طبرستان. نامه‌های انوشیروان به پادوسبانان، نامه‌نگاری‌های خسرو پرویز و شیرویه و دیگر نامه‌های پراکنده که به شاهان و حاکمان محلی دوران ساسانی منسوب شده است.^۲ اهمیت نامه و نامه‌نگاری و رد و بدل شدن نامه بین دو شخص در قالب پرسش و پاسخ و یا نوشتن اندرزهای حکمی و اخلاقی در قالب نامه یا وصیت‌نامه از سوی شاهان به شاهزادگان (با عنوان اندرزنامه یا عهد)، در ایران ساسانی بسیار رواج داشته است. این اهمیت را وجود متنی پهلوی با نام آیین نامه‌نویسی که شیوه‌های نوشتن نامه را آموزش می‌دهد، آشکار می‌سازد.^۳

سه دیگر این‌که، این گفت‌وگوها از آنجا که در آستانهٔ شکست بزرگ ایران، فروپاشی ساسانیان و پایان شاهنامه رخ می‌دهد، برای همگان (از جمله تکمیل‌کنندگان خداینامه به پهلوی، گردآورندگان شاهنامهٔ ابومنصوری و فردوسی) از مهم‌ترین و حساس‌ترین گفت‌وگوهای کل شاهنامه هستند و روی آن‌ها و جزئیات‌شان انگشت نهاده شده است. از دید ایشان انگار تاریخ دراز ایرانیان با فروپاشی ساسانیان به پایان رسیده یا گونه‌ای رستاخیز نمودار شده است. تاریخی که با همهٔ سلسله‌ها و پادشاهان و پهلوانان و فرزندان و با همهٔ نیرو و شکوه‌اش

۱- برای دقت و امانت‌داری فردوسی بنگرید به: جلال خالقی مطلق، «در پیرامون منابع فردوسی»، ایران شناسی، س ۱۰، صص ۵۱۲-۵۳۹؛ همو، «از شاهنامه تا خداینامه»، نامهٔ ایران باستان، س ۷، ش ۲ و ۱، ۱۳۸۶، صص ۳-۷۰.

۲- تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۴۹-۱۵۰ و ۲۲۷-۲۳۷

۳- همان، ۲۹۴

به فرجام رسیده است.

چهارم این‌که برخی انگیزه‌ها، عوامل و دلایل تازش تازیان و شکست ایرانیان، که برای تاریخ‌نگاران و روایان همیشه مهم بوده، و می‌بایست بیان می‌شده، در خلال این گفت و شنودها مطرح شده است. پرسش از چرایی و چگونگی شکست ساسانیان بی‌گمان برای شخص فردوسی و طبقه دهقانان و مخاطبان فردوسی بسیار مهم و حل‌نشده بوده است. در شیوه تاریخ‌نویسی ملی، راوی یا سراینده در پس داستان و پشت شخصیت‌ها می‌ایستد و آشکارا و گاه و بی‌گاه به خودنمایی و نقد و تفسیر نمی‌پردازد، هر چند گاه و به کوتاهی در آغاز و پایان داستان نکته‌ها و نتایجی حکمی و پندآموز را بیان می‌کند. به بیان دیگر او به تحلیل و سنجش و ارزیابی رخدادها نمی‌نشیند. اما از آن جهت که هیچ روایتی بدون سوگیری و هدف نمی‌تواند باشد، نقد و تحلیل راوی در خلال داستان و از زبان افراد نمودار می‌شود.^۱

پنجم آنکه بهترین جا برای گنجاندن پیشگویی شکست ایرانیان و نیز تیره‌روزی پس از آن و نقش مهم سرنوشت ستمکاره و گریزناپذیر، در این گفت‌وگوها و از زبان سرداران بوده است. پیشگویی و ستاره‌بینی و بدخواهی سرنوشت از مهم‌ترین دست‌مایه‌های تاریخ‌نویسی ایرانی بوده که تکمیل‌کنندگان خداینامه یا گرداورندگان شاهنامه ابومنصوری از آن بهره برده‌اند و فردوسی نیز از آن استقبال کرده و به نظم کشیده است. باور به سرنوشت و تقدیر بی‌رحم از مهم‌ترین بن‌مایه‌های جهان‌بینی ایرانیان بوده (و هست!). رستم ستاره‌شناس و احترام‌دار دانسته شده و شکست و آینده تاریک ایرانیان را به خوبی پیش‌بینی کرده است. برخی این پیشگویی‌ها را برگرفته از جاماسپ‌نامه و زند بهمن یسن دانسته‌اند.^۲ البته افزون بر این دو ارداویراف‌نامه، یادگار جاماسپی و بهرام ورجاوند نیز از این دسته هستند^۳ که همگی می‌توانند الگوی نویسندگان بعدی قرار گرفته باشند. بی‌گمان ادبیات فرجام‌شناختی و پیشگویی‌های دینی / اسطوره‌ای در مورد آشوب و بی‌نظمی پایان جهان در فرهنگ ایرانی جاافتاده و شناخته شده بوده و متناسب شرایط به کار سیاست یا تاریخ‌نویسی می‌آمده است. از این رو دور نیست که نویسندگان متن‌نامه‌ها در جزئیات و شگردها از آن‌ها بهره گرفته باشند، هر چند

۱ - برای دیدن اینگونه ویژگی‌های سبکی در تاریخ‌نویسی ایرانی بنگرید به: زاگرس زند، «سبک تاریخ‌نویسی شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه ادب حماسی، ۱۳۹۲، س ۹، ش ۱۵ (بهار و تابستان)، صص ۷۷-۹۹

۲ - Folia Orientalia - 2 "Rostam Farroozad s prophecy in Sahnamee and Zoroastrian apocalyptic texts", in ۱۸۴-۱۷۳. pp. ۱۹۸۷-۶۷۵: ۱۳۸۹، شهبازی،

نیز بنگرید به:

Paul j. Alexander, "Medieval Apocalypses as Historical Soueses", The American Historical Review, Vol LXXIII, April, ۱۹۸۶, ۴ Number

۳ - تفضلی، ۱۳۸۶: ۱۶۷-۱۷۷

این کار را به گردآوردندگان شاهنامه ابومنصوری نسبت دهیم. چراکه ایشان نیز زردشتی و پهلوی‌دان بوده و به آن متون آگاه بوده‌اند. به گمان نگارنده این باور در این مورد بیشتر توجیه‌گر شکست، التیام‌بخش زخم، آرام‌بخش درد و بازبندۀ غرور از کفررفته می‌توانست باشد تا پایبندی به جهان‌بینی زردشتی / اساطیری^۱. البته ممکن است برخی پیشگویی‌های موبدان پس از اسلام به متون پهلوی نوشته یا بازنویسی شده در سده‌های دو و سه ه. ق. راه یافته باشد و در مورد فرقه‌های سیاسی-دینی و جنبش‌ها (سرخ جامگان و سیاه جامگان) باشد و نه تازیان،^۲ ولی با این وجود نیز آن‌ها از سنت گذشتگان پیروی کرده‌اند و خود پدیدآور نبوده‌اند.

ششم اینکه رجزخوانی در جهان پهلوانان و روایات پهلوانی همواره بخش مهمی از جنگ به‌ویژه نبرد تن به تن بوده است. این رجزها بیشتر گونه‌ای «جنگ روانی» برای خوارداشتن دشمن و تقویت روحیه برای نیروهای خودی بوده که کارکردی جنگی و جدی داشته است؛ هرچند که شاید هسته‌هایی از مذاکرات سیاسی نیز داشته که پشت رجزها گم شده باشد. این رسم آغاز نبرد و یا مذاکرات سیاسی، در سنت داستان‌های حماسی با اغراق‌های ادبی و شاعرانه پررنگ شده است و گویندگان و نویسندگان این داستان‌ها با شور و اشتیاق به آن می‌پرداختند و برگیرایی و زیبایی روایت خود می‌افزودند. در شاهنامه هرچه رجزخوانی‌ها در بخش کیانیان چشمگیر است در بخش ساسانیان کم‌رنگ شده است. این روند به دلیل تاریخی‌تر شدن روایات و دور شدن از افسانه است. اما از آن‌روی که سنت‌ها و شیوه‌های شاهنامه‌سرایی به سادگی و یکباره از میان نمی‌روند، در جنگ‌های ساسانیان و تازیان نیز در قالب نامه‌نگاری و مذاکرات پیش از نبرد صورت‌بندی شده است. این تغییر شکل را در چارچوب حرکت از سنت شفاهی به نوشتاری و اهمیت نامه و سند نیز می‌توان دریافت و تحلیل نمود.

در لابه‌لای این پیام‌ها داده‌های تاریخی ارزشمندی وجود دارد که فردوسی نیز به این ارزش آگاه بوده و از حذف آن‌ها خودداری کرده است. از آن میان به این موارد بسنده می‌شود: نام و تبار چند سردار مهم در لشکر رستم مانند گلبوی سوری، ارمنی، گلبوی طبری؛ سپردن شاه و دربار و خزانه به فرخزاد و فرستادن آن‌ها به آذربایجان؛ انگیزه اقتصادی-تجاری تازیان در

۱- برای آگاهی از نقش ادبیات فرجام‌شناختی در پایان ساسانی بنگرید به: تورج دریایی، سقوط ساسانیان، فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان، ترجمه منصوره اتحادیه و فرزحناز امیرخانی حسینک لو، ۱۳۸۳، نشر تاریخ ایران، فصل چهارم.

۲- در این مورد بنگرید به: دریایی، ۱۳۸۳: ۸۹-۹۵.

تجاوز به خاک ایران و گرفتن خراج؛ پیشنهاد صلح به شرط گروش به اسلام و رد آن توسط رستم؛ برشمردن اصول اعتقادی و شعارهای اسلام؛ فرهنگ، پوشش و آداب و رسوم تازیان.

۶- نتیجه‌گیری

اگرچه برخی شاهنامه‌شناسان شور و هیجان و دیدگاه شخصی فردوسی را در این نامه‌ها دیده‌اند^۱ ولی ممکن است این شور و دیدگاه در راستای نگاهی باشد که در منبع او وجود داشته و همه زابیده^۲ او نباشد که به گمان نگارنده نیست. برخی تاریخ‌پژوهان نیز این گفت‌وگوها را زیاده‌گویی‌های افسانه‌ای دانسته‌اند که تنها بازتاب دیدگاه ایرانیان و عربان در مورد این جنگ است^۳ یا به دلیل افسانه‌آمیز بودن کشف حقیقت از آن ممکن نیست^۴. در حالی که، با استناد به منابعی که نشان داده شد، این گفت‌وگوها و مذاکرات رخ داده و بخش مهم و هسته اصلی این روایات، تاریخی و واقعی بوده، و هرچند اغراق و شور و هیجان نیز به آن افزوده شده باشد از ارزش تاریخی آن نمی‌کاهد و نباید آن را از دایره سندهای تاریخی خارج و به افسانه‌های خیالی و احساسی فروکاست. همچنین در آمیختن ادبیات پیشگویانه و دینی / اسطوره‌ای با این گفت‌وگوها نیز آن‌ها را از واقعیت تاریخی تهی نمی‌کند، اگرچه به گفته دریایی متون پیشگویانه نیز بیشتر سیاسی و تاریخی هستند تا دینی، چرا که بازتولید آن‌ها نشانگر شرایط دشوار سیاسی و ناامیدی‌های اجتماعی است^۵. از ویژگی‌های سبک خداینامهنویسی و در کل، تاریخ‌نویسی ایرانی - که شاهنامه نیز در درون آن جای دارد - همین نکته است که انگیزه، علت و تحلیل رخدادها در بخشی جداگانه و در پایان داستان بیان نمی‌شود و نویسنده برخوردی علمی همانند شیوه‌های پژوهشی امروزی ندارد، و همه چیز در درون داستان و در لابه‌لای رخدادها و از زبان شخصیت‌ها بیان می‌شود^۶. این بخش همراه دیگر بخش‌های مربوط به جنگ‌ها و شکست‌های سپاه ساسانی، پس از مرگ یزدگرد نوشته و به خدای نامه پیوست شده است که نگارنده آن را «پیوست خدای نامه» می‌نامد. اینکه این کار به دست چه کسانی و با چه شیوه‌ای انجام شده باشد ناروشن است. اما آنچه روشن است

۱ - سرامی، ۱۳۸۸: ۲۰۷-۲۰۹

۲ - جلیلیان، ۱۳۹۶: ۵۷۵

۳ - محمودآبادی، ۱۳۹۲: ۳۱۹

۴ - دریایی، ۱۳۸۳: ۸۷-۸۸

۵ - برای آگاهی بیشتر بنگرید به: زاگرس زند، «سبک تاریخ‌نویسی شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه ادب حماسی، س ۹، ش ۱۵ (بهار و تابستان)، ۱۳۹۲، صص ۷۷-۹۹؛ قدمعلی سرامی، از رنگ گل تارنج خار، علمی فرهنگی، ۱۳۸۸، فصل هشتم (گفتار در شاهنامه).

آن است که این تاریخ‌نویسان به گمان بسیار زردشتی و از طبقهٔ دیبران یا موبدان بوده و از چیره‌شدن تازیان ناخشنود بوده‌اند و به‌هیچ‌روی نگاهی مثبت یا خنثی به آن‌ها نداشته‌اند. همچنین وابستگی و هراسی از دستگاه خلافت نداشته و با مسلمانان نیز همدلی و همراهی نداشته‌اند. در نتیجه از این‌رو بدون هراس و بی‌پروا به نگارش این بخش‌ها پرداخته‌اند ولی بسیار محتمل است که کاستی‌ها و خطاهای شاه، سرداران یا موبدان دربار یزدگرد را نادیده انگاشته باشند و سوگیری کرده باشند. همچنین نباید از نظر دور داشت که روایات شفاهی راویان اخبار فتوحات از این جنگ نیز وجود داشته و در مراحل نخستین (پیش از گردآوری شاهنامهٔ ابومنصوری) ممکن است بر روایات ایرانی اثر گذاشته باشد. برای نمونه این روایات عرب‌گرایانه را می‌توان در الفتوح ابن اعثم کوفی دید.

به‌هرحال این بخش از ماندگارترین بخش‌های سراسر شاهنامه است که در خودآگاه و ناخودآگاه ایرانیان اثر ژرفی داشته و خود این ابیات نیز برآمده از اثر بسیار هولناک شکست ساسانیان بوده است. بسیاری از مردم سخنان دردناک و تلخ رستم در این بیت‌ها را از حفظ داشته و دارند و با بازخوانی آن‌ها آن شکست بزرگ را یادآوری می‌کنند و دوباره به سوگ می‌نشینند. از این‌رو نه برای مردم و نه برای تاریخ‌نگاران (از جمله فردوسی) واقعی و مستند یا داستانی بودن آن اهمیتی نداشته بلکه آن را به‌عنوان نگاه یک سردار بزرگ یا پهلوانی که نماینده و مدافع همهٔ ملت ایران است، به شوربختی و فروپاشی ساختار سیاسی کشور، طبیعی و درست می‌انگاشته‌اند.

منابع

- ابن بطریق، سعید (۱۹۰۹م). *التاریخ المجموع علی التحقيق و التصدیق*، ج ۲. ویرایش لویس شیخو، بیروت: الآباء الیسوعین. ابن‌خردادبه (۱۳۷۱). *مسالك و ممالک*. ترجمهٔ سعید خاکرند. تهران: موسسه مطالعات و انتشارات تاریخی میراث ملل.
- بلاذری، احمدبن یحیی (۱۳۶۴). *فتوح البلدان*، بخش مربوط به ایران. ترجمهٔ آذرتاش آذرنوش. تهران: سروش، چاپ دوم.
- تفضلی، احمد (۱۳۸۳). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: سخن.
- ثعالبی، ابومنصورعبدالملک بن محمدبن اسمعیل (۱۹۰۰م). *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*، مقدمه، ویرایش و ترجمهٔ فرانسوی هرمان زوتنبرگ، پاریس.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۶). *تاریخ تحولات سیاسی ساسانیان*. تهران: سمت.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۳). «نبرد رستم فرخزاد با سعد وقاص». *نامه ایران باستان*، س ۴، ش ۱، ۸۳، صص ۳-۸.
- دریایی، تورج (۱۳۸۳). *سقوط ساسانیان*، فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان. ترجمهٔ منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینک لو. تهران: نشر تاریخ ایران.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود (۱۸۸۸م). *اخبارالطوال*. ویرایش ولادیمیر گیرگاس. لیدن: بریل.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۸). *تاریخ مردم ایران (ج ۱)*: ایران قبل از اسلام، کشمکش با قدرتها. تهران: امیرکبیر، چاپ یازدهم.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۸۸). *از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه)*. تهران: علمی فرهنگی، چاپ پنجم.
- شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۹). *تاریخ ساسانیان*: ترجمهٔ بخش ساسانیان از کتاب *تاریخ طبری و مقایسهٔ آن با تاریخ بلعمی*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م). تاریخ الطبری (المعروف بتاریخ الامم و الملوک). بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات (بر اساس چاپ لیدن: بریل، ۱۸۷۹-۱۹۰۰م)، چاپ چهارم.
 فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳). شاهنامه. پیرایش جلال خالقی مطلق. ج ۲، تهران: سخن.
 — (۱۹۷۱). شاهنامه. ویرایش آ. برتلس و ع. نوشین، ج ۹، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.
 کریستن سن، آرتور امانوئل (۱۳۷۹). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. تهران: دنیای کتاب، چاپ دهم.
 گردیزی، ضحاک (۱۳۸۴). زین الاخبار. به اهتمام رحیم رضازاده ملک. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
 کزازی، میرجلال الدین (۱۳۸۷). نامه باستان. ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی. ج ۹، تهران: سمت.
 مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۹). تجارب الامم. ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱. تهران: سروش.
 نهایه‌الارب فی تاریخ‌الفرس و العرب (۱۳۷۴). به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
 محمودآبادی، سید اصغر (۱۳۸۰). «تاریخ‌نگاران و رویداد قادسیه». فصلنامه تاریخ اسلام، س ۲، ش ۷. صص ۱۹-۴۸.
 — (۱۳۹۲). تاریخ ایران در عهد ساسانیان. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
 ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد بن علی (۱۳۷۴)، الفتوح. ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: علمی فرهنگی.

Translation and Commentary, (۲۰۱۶) A Short Chronicle on the End of the Sasanian Empire and Early Islam, Edition by Nasir al-Ka'bi, Gorgias Press

ed. (۱) The political History of Iran under the Sasanians», The Cambridge History of Iran, vol III (۱۹۸۳). Frye, R. N. E. Yarshater, Cambridge

Decline and fall of the Sasanian empire: the Sasanian-Parthian confederacy and the (۲۰۰۸) Pourshariati, Parvaneh Arab conquest of Iran, IB Tauris. nalepos: K. Trübner

.The Armenian History, tr. R.W. Thomson, Liverpool University press, (۱۹۹۹) Sebeos